

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فایزه محمودی  
۲۰ اکتوبر ۲۰۲۳

## داکتر محمودی که بود و تأثیری در مبارزه چپی چیست و شخصیت وی به حیث یک مارکسیست لیننیست واقعی

(۱)

داکتر محمودی که بود و تأثیر وی به حیث یک مارکسیست لیننیست واقعی در مبارزه چپ چه ؟

دوستان بی نهایت گرامی و دوستداشتنی امروز من خود را بی حد خوشحال احساس می کنم و فوق العاده خوش هستم و افتخار دارم که به حیث خردترین عضو خانواده شمه ای از زندگی نامه این بزرگ مرد تاریخ را می نویسم . من محمودی کبیر را دوست دارم و همانطوری که یک مذهبی به خدای خود ایمان دارد من به او آن چنان عقیده راسخ دارم که می دانم بدون موجودیت وی در جامعه عقب نگهداشته شده ما آفتاب علم و مبارزه کُند تر می درخشید، زیرا او رهنمائی برای پیشرفت و ترقی بود، بدون محمودی و مبارزه وی برای عدالت و آزادی همه زندگی دیگری می داشتیم. زندگی بدون مبارزه، بدون شور و آرمان . [[ در خانه همه ما برادر زاده ها و فرزندان خودش از خرد تا بزرگ داکتر محمودی کبیر را بابه جان خطاب می کردیم در نوشته حاضر منظور از بابه جان داکتر محمودی کبیر است. ف . محمودی]] من با خود همیشه می گویم اگر بابه جانم با پدرم کار جدی سیاسی را در زندان شروع نمی کرد امروز ما زندگی مطلقاً متفاوت با این زندگی می داشتیم. وقتی مرور کوتاهی در زندگی نامه محمودی کنیم می بینیم که به چه اندازه شجاع، هوشیار، مقاوم ، با شهامت، سخاوت پیشه، مهربان، از خود گذر و در عین زمان بسیار متواضع و شکسته نفس و... بود .

من وی را به طور باید و شاید دوست داشتم . این صفات داکتر محمودی بود که در آن زمان همه در کابل نام وی را به نیکوئی یاد می کردند و نه تنها از وی بلکه از تک تک اعضای فامیلش حساب می بردند .

ما اعضای خانواده با نام خود نه بلکه با نام بابه جانم معروف شده بودیم . من در صنف پنجم مکتب بودم که واقعه سوم عقرب رخ داد، دولت با گسیل عسکر و پولیس نخست درب برخی از مکاتب را بست و به تعقیب فرمایش تمام معارف را برای یک هفته تعطیل اعلام داشت .

حضور پولیس و سرباز در عقب برخی از مکاتب همه را در حیرت فرود برده بود، ما هم از خود می پرسیدیم که چه واقع شده ترس و رعب و اضطراب وجود ما را فرا گرفته بود و هر که با چشم حیران از دیگری می پرسید که چه واقع شده که ما در داخل صنوف خود در بند هستیم . معلمان و کسانی که در دفتر سر معلم ما کار می کردند به دفتر داخل و خارج می شدند و ما حدس می زدیم چیزیکی واقع شده است .

لاکن نمی دانستیم که اصلاً چه واقع شده است. افکار طفلانه ما در فکر گریز از این حالت دهشتناک و پناه بردن در آغوش گرم خانواده بود. سر معلم ما «سائره جان» که بدبختانه تخلص فامیلی اش را فراموش کرده ام کسی را از دفترش برای بردن من به دفترش فرستاد من تعجب کردم و روانه دفتر سر معلم شدم، سر معلم صاحب از من پرسید می دانی امروز چه واقع شده است گفتم نخیر من نمی دانم اگر شما چیزی می دانید برای من نیز بگوئید که چرا عسکر و پولیس به مکتب آمده اند.

سر معلم ما گفت: من هم درست نمی دانم لاکن همین قدر می دانم که مظاهره شده ، پولیس بالای مظاهره کنندگان فیر کرده است. این برای من خیلی حیرت انگیز بود که چرا از من پرسیدند که چه واقع شده است. از پرسیدن شان دو نتیجه گرفتم اول این که من دانستم در خارج از مکتب چه واقع شده است. اما نتیجه دوم آن که برای من خیلی ها حیاتی بود دانستم که بابه جانم داکتر محمودی فقید چنان بزرگ زندگی کرده است که حتا به یک طفل کوچک فامیل محمودی «طفل یازده ساله» وی ارزش قایل هستند.

وقتی از پدرم علت خواستتم را به اداره مکتب پرسیدم که چه موجب شد که «سائره جان» از بین تمام مکتب از من خواست که بدانم که در بیرون چه واقع شده است.

پدرم گفت: این من و تو نیستیم این بزرگی بابه جان است. بعد از آن من با خود عهد کردم این نام بزرگمرد تاریخ را به همان بزرگی اش نگهدارم و تا حد توان آن را نگه کرده ام. با باز شدن مجدد مکاتب یک بقیچه معلومات را برای «سائره جان» بردم چون پدرم در آن روز در باره ترور و وحشت دولت ظاهر شاهی سخنرانی کرده بود. یکی از کشته شده ها «حسن خیاط» در پهلوی پسر کاکایم داکتر عبدالله محمودی کشته شده بود و یک مقدار معلومات دیگر به معلمان دادم. دادن معلومات که از طرف بزرگان فامیل در همان روز شنیده بودم آنقدر بالای جرأت من تأثیر کرد که بعد از آن همیشه بالای سستیژ شعر و مقاله می خواندم و پدرم نیز درین زمینه مرا کمک می کرد، تا به اندازه دانش طفلانه خود از حقایق با خبر شوم.

لاکن مهم ترین تأثیر محمودی این بود که آن بزرگ منش در قلب مردم چنان زندگی کرده بود که نتیجه اش را در جریان شعله جاوید دیدیم. بانشر اولین شماره جریده تابناک «شعله جاوید» تمام مبارزان راه آزادی و پرورش یافتگان مکتب وی که از قطرات خون او و همزمانش الهام گرفته بودند از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب از توده های راستین خلق عکس العمل مثبت از خود نشان دادند.

من برای شناخت بهتر از محمودی کبیر شما را به خودش رجعت می دهم که به زبان خود در نوشته مناظره چنین می گوید: «توده بینوا و غریب خود را پرستش می کنم» وی در باره ساختار جامعه نو می گوید یگانه راه نجات بشریت سوسیالیزم است که بعداً به (جامعه بدون صنف) کمونیزم برسیم «صنف طبقه» اما نه به صورت مسالمت آمیز بلکه با دگرگونی جامعه کهن که با اتحاد، فهم، دانش، کار پی در پی و طولانی صورت می گیرد.

محمودی می گفت: اول باید خود را شناخت و بعداً جامعه خود را شناخت و صنف خود را تعیین کرد و برای آزادی خود احزاب سیاسی صنف خود را تأسیس کنیم تا مردم داخل احزابی شوند که از صنفش نمایندگی می کند. وی می گفت عقیده راسخ به «مارکسیزم، لنینیزم» را باید داشت تا هدف را حاصل کنی، زیرا انسان بدون هدف و هدفی که برای بهبود جامعه و مردم نباشد پوچ و بی معناست. وی از مبارزه مسالمت آمیز و ریفرمیزم که اصلاحات را به وجود بیاورد بسیار نفرت داشت و می گفت: ریفرمیزم طول عمر استثمارگران را طولانی تر می سازد.

حالا می رویم به سراغ زندگینامه داکتر عبدالرحمان محمودی فقید و بزرگوار که چگونه رزمید و چگونه بالای مبارزه احزاب و سازمانهای چپ تأثیر مثبت گذاشت.

داکتر محمودی در سال ۱۲۸۸ ش که مطابق به اوایل قرن بیستم (۱۹۰۹م) است در کوچه «بارانه» شهر کابل متولد گردید.

پدر و پدربزرگ کلانش همه به کتاب و آموزش علاقه داشتند و مخصوصاً یکی از ماماهاش که به علم و ادب بیشتر سروکار داشت مشوق وی در این راه گردید او در ده سالگی علوم متداول آن زمان را فراگرفت و قرآن را از بر کرد، وی معنای قرآن در فارسی و تمام احادیث را به ترتیب زمان نزول آنها و با معنای دانست.

محمودی که هنوز خیلی جوان بود در ظرف بیست و چهار ساعت مادر خود را در اثر مریضی meningitis از دست داد و سرپرستی پنج برادر که کوچک ترین شان داکتر امان الله محمودی که یک و نیم سال عمر داشت به دوش وی افتاده بود.

نظر به عوامل پیش آمده هم کار بیرون و هم سرپرستی برادران خردسالش او را واداشت تا یار و یآوری داشته باشد تا با کمک همدیگر امور خانواده را به پیش ببرند.

گرچه هنوز درس می خواند با آنهم بنا بر عوامل یاد شده عروسی کرد.

خانم از خود گذر محمودی «مادر جانم» است که به نام مادر جان در بین تک تک اعضای خانواده به احترام زیاد یاد می شود.

به «مادر جانم» به این جهت هم باید احترام گذاشت که در شب اول عروسی خود صاحب پنج فرزند که دو تای آن طفل مطلق بود گردید و آنان را مانند مادر اصلی بزرگ کرد.

پدر محمودی از رنج از دست دادن خانم خود که او را زیاد دوست داشت یک سال بعد در روز سالگرد وفات خانم و مادر فرزندان خود جهان را وداع گفت. اسم مبارک شان محمد اعظم خان پسر محمود خان بود که محمود خان در سراجی یک دکان کتاب فروشی داشت. مسجدی نیز بنام مسجد محمود خان اعمار کرده بود، که آن مسجد تا حال در شهر کهنه کابل موجود است.

داکتر محمودی بعد از مرگ مادر و پدر تمام دار و ندار فامیل را هر چه بود و نبود فروخت تا نفقه و ضرورت خود فامیل و برادران خود را آماده سازد، برای پوره کردن بقیه هزینه زندگی فامیل به هر قسم کار شاقه و شریفانه دست زد تا مشکلات فامیل و اطفال خرد سال را رفع نماید ولی با تمام مشکلات و بندشی که سد راه شان در زندگی قرار می گرفت نگذاشتند که خودش و برادرانش از تحصیل و آموختن علوم باز مانند.

محمودی بعد از اتمام صنف دوازدهم به دانشگاه طب کابل رفت و بعد از پنج سال در رشته عقلی و عصبی تحصیلات خود را به پایان رسانید.

محمودی از جمله اولین فارغ التحصیلان طب کابل، تحصیلات خود را با درجه عالی به پایان رسانیده به حیث یک داکتر جوان لایق و مهربان در شفاخانه علی آباد ایفای وظیفه می نمود.

قبل از آن که به کارنامه سیاسی داکتر محمودی فقید بپردازیم باید بالای شرایط داخلی (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) مملکت ما و منطقه کمی روشنی بیندازم که در آن شرایط چه می گذشت و قسمی که می دانیم یک مبارز و انقلابی، زاده شرایط مادی جامعه خود می باشد. یعنی زیر بنای آن جامعه با روابط تولیدی که از آن نشأت کرده و در روبنائی که شکل دولت، اندیشه، فرهنگ، ساختار قدرت سیاسی و غیره که زیر بنا آن را تعیین می کند، محمودی در چنین جامعه ای به شدت عقب مانده که دو طرف آن را استثمارگران و استثمار شوندهگان تشکیل می داد زندگی می کرد.

در جوامع گویا آزاد !!! هنوز استثمار گران و استثمار شوندگان دو قطب مسلط جامعه را تشکیل می دهند و تضاد عمده در این جوامع تضاد بین کار و سرمایه است.

تنها در اتحاد شوروی در آن زمان استثمار گران به عقب رانده شده بودند و استثمار شوندگان تازه آرامش یافته بودند که بعد از مرگ ستالین همه چیز دگرگون شد و تا حال هیچ دولتی که به طرف سوسیالیزم برود وجود ندارد.

داکتر محمودی در طفولیت و جوانی طمع فقر را چشیده بود از آنرو تمام مبارزات داکتر محمودی و رفقای وی ملهم از اقتصاد نا سالم و متمرکز به انحصار پول و انحصار سرمایه مالی «وسایل تولید» توسط چند کمپرادورنو به دوران رسیده و فئودال های بزرگ، بیسواد، و دزد که زمین و وسایل تولید را در قبضه خود در آورده بودند از طرف دیگر در رأس شان استبداد فامیل غدار زاده ها تشکیل شده بود.

در روئائی که به جز استثمار فرد از فرد و استثمار غیر مستقیم انگلیس، چیزی دیگری نبود با درک شرایط و وضع زندگی نا بسامان مردم، محمودی برای پیشرفت جامعه عاری از استثمار، تجاوز، تعرض و زورگویی علیه دولتی فئودالی و به ضد مظلوم و جنایت آنها مبارزه را آغاز کرد و به خون خود قسم یاد کرد که تا زنده ام به ضد ستمکاران می رزمم و به ملت غیور و عقب نگهداشته شده خود تا حد توان خدمت می کنم.

بر همه مبرهن و آشکار و معلومدار است و همه می دانیم که از توان خود در این راه اضافه تر رزمید.

ابتداء ببینیم اوضاع کشور در داخل و روابط با همسایه و قدرتهای استعماری آن زمان چگونه بود.

قراری که می دانیم انگلیس در مملکت ما از دوران دوست محمد خان، مستقیم و غیر مستقیم مداخله داشته و در نظر داشتند که افغانستان و افغانها را برای کنترل و تسلط خود در خاور میانه و مقاومت در مقابل پیشرفت دولت تزاری روس و به دست آوردن راه ابریشم و نفوذ در دولت ایران در اختیار داشته باشند.

که البته مردم قهرمان و جنگجوی ما زیر تسلط بیگانه قرار داشتن را عار می دانست سه بار با انگلیسها جنگیدند یا اگر بهتر بگوییم انگلیسها سه بار برای تسلط خود بر دروازه هندوستان با افغانها داخل جنگ شدند که در تاریخ به نام جنگ اول انگلیس و افغان، دوم و سوم یاد گردیده که در هر سه جنگ موفقیت نظامی نصیب ما و شکست به امپریالیزم بریتانیای کبیر!!! رسید ولی در میدان سیاست توسط قرار دادهای اسارت آور خود که بردست و پای زمامداران نالایق در بدل یک مشت پول مستمری بست و از نگاه سیاسی استقلال کشور سلب گردید.

جنگ اول از تاریخ ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ بین افغان و انگلیس به وقوع پیوست و جنگ دوم از ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۰ دوام کرد بالاخره در سال ۱۹۱۹ میلادی آزادی افغانستان به اساس معاهده راولپندی در زمان حکمرانی غازی امان الله خان و قدرت زنجیر شکن خلق ما تحقق یافت.

در آن زمان مشعل مبارزات آزادیخواهانه در تمام کشور های مستعمره فروزان شده بود و در کشور ما مبارزانی مانند محمود طرزی «خسر امان الله خان» برادرش و دیگر نویسندگان و مبارزان بسیار آزموده که وطن پرستان واقعی بودند برای به دست آوردن آزادی می رزمیدند.

محمود طرزی که یک مرد دانشمند، شاعر، نویسنده، بیدل شناس و عالم متبحری بود که در آن زمان روز نامه «سراج الاخبار (۱۹۱۱ تا ۱۹۱۸)» را در زمان امیر حبیب الله نشر می کرد، در مقالات و اشعار خود از حُب و طنز و این که رابطه ملت با وطن چیست می نوشت و افکار آزادیخواهانه را تشریح می کرد.

به طور مثال در یکی از شماره های «سراج الاخبار» چنین می نویسد «وطن شجر است، ملت ثمر، وطن چشم است، ملت نظر، وطن مزرعه است، ملت محصول، وطن خزینه است، ملت نقود. پس چنانچه شجر بی ثمر، دیده بی نظر،

کشتزار بی حاصل، خزینۀ بی نقود بی معنی است هکذا یک وطن بی ملت و ملت بی وطن نیز از همه چیز میرا وبی معنی است».

اشعار فوق العاده تهییج کننده و وطن دوستانه را می سرود تا مشوق ملت و مردم عزیز ما برای آزادی و وطن آزاد داشتن گردد. البته کار این نویسندگان و وطن پرستانی مانند محمود طرزی و غلام نبی خان چرخ و دیگران، مردم را برای سرسپردگی و جنگ با دشمن آماده ساختند، انگلیسها را وادار ساختند که از افغانستان وطن عزیز ما خارج شوند، به طور نمونه مصرعی از شعر محمود طرزی که به ملت چین می گوید:

**صبح شد برخیز ساز راستی آسا نواز**

**شام حرمان در عقب باشد، چو وقت از دست رفت**

طرزی مردم را تشویق به راستی و آغاز یک زندگی نوین می کند و می گوید شکست و سر خوردگی در عقبیت است اگر برای روشنی، آبادی و آزادی مبارزه نکنی و وقت (حال) را از دست بدهی در آن صورت عواقب آن تلخی بدبختی و شکست است.

همچنان غلام نبی چرخ و یا بهتر بگویم خاندان چرخ در این راه، مبارزه شدید و طولانی کردند و مردم را برای جنگ ضد فرنگی آماده ساختند.

امان الله خان که یکی از پیروان و همچنان داماد محمود طرزی بود و تمام علماء و مردم شریف ما که از انگلیسها نفرت داشتند و برابر به دانش و توانائی خود می خواستند که مملکت را به سوی آبادی ببرند که در تاریخ در جمع مشروطه خواهان دوم یاد می گردند، باعث آزادی وطن از دست انگلیسهای خونخوار گردیدند و آزادی وطن را به دست آوردند.

اما انگلیسها که هنوز هندوستان را در دست داشتند در برابر دولت امانیه شروع به دسیسه چینی کردند و برای این کار از خانواده خود شاه بارکزائی ها که از زمان سلطنت امیر دوست محمد خان مستمری بگیر انگلیسها بودند و خانواده مجددی که روحانیون دزد، دغل و بی حیثیت بودند به ضد امان الله خان و ریفورمهای وی تحریکات را آغاز کردند.

ادامه دارد